

جرگه "خبرگان" محفلی تخمیلی

برخلاق ما

از آن زمان که بیگار توده مردم ما علیه رژیم جبار سلطنتی اوج گرفت و همه شواهد حاکی از آن شدند که انقلاب دوم خلقهای ما آغاز شده و دستگای زور و قلندری پهلوی ها بزودی سرنگون خواهد شد، صحبت از حکومتی جانشینی رژیم سلطنتی و تمامی نهادها و خدای خدای با نظامی دیگر و نهادها و نهادی دیگر که متناسب با انقلاب کبیر خلقمان باشند نیز همه جا در میان بود. برخی بحثشان این بود که تنها ماده "سلطنت و دیهه" است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض شده "از قانون اساسی مشروطه برداریم و همان قانون اساسی را پایه کار خود قرار دهیم. برخی میگفتند قانون اساسی آینده ایران قانون اساسی ای است که رهبران انقلاب تدوین کنند و بر آن صحنه و گروهی نیز سخنشان این بود که باید پس از پیروزی انقلاب مجلس مؤسسان تشکیل گردد و این مجلس مؤسسان که نمایندگان تمامی اقشار و طبقات مردم در آن شرکت دارند قانون اساسی آیندگان را تصویب کنند. و این طرح آخر بود که، بخاطر در دست و برحق بودنش قبول عام یافت. از ما همایش از قیام بهمن تا ما همایش بعد از آن همه جسامت صحبت از لزوم تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی بوسیله این مجلس بود. از "رهبری انقلاب" تا سخنگویان دولت موقت، همه بحثشان این بود که مجلس مؤسسان تشکیل خواهد شد. یکی از وظایف دولت موقت تشکیل مجلس مؤسسان تعیین شد، و با رها و بارها به مردم ما قول دادند که انتخابات مجلس مؤسسان را برگزار خواهند کرد. اما سریزنگاه که رسید، ناگهان همه قول و قرارها فراموش شد. هنگام عمل که رسیدناگاه از زکیه شعبده با زمان که همه چشمها نگرانش بود چیز دیگری در آمد و این اولین معجزه دولت موقت اسلامی بود. بیانه های بیگانه و سخیف آورده میشد که مجلس مؤسسان لازم نیست، همین "مجلس خبرگان" کافی است. گفتند که در صورت تشکیل مجلس مؤسسان، بحثهای درون آن مفضل خواهد شد و تصویب قانون اساسی طول خواهد کشید و امیرالاستها فرصت خواهد داشت که توطئه کنند. گوئی بچه را گول میزنند، گوئی که مردم ما، مردمی که تازه آن چنان قیامی را به شمر رسانده اند نمی دانند که جلوی توطئه های امیرالاستها را قدرت خلق است که میگیرد، نه چند ورق کاغذ وی چندده اصل و ماده. گوئی که بحث بر سر تعیین سرنوشت آینده، یک ملت و یک انقلاب نیست که هر چه مفضل تر و عمیق تر شود محصولی بخته تر، همه جانبه تر و مردمی تر خواهد بود. گوئی که غنیمتی را میخواهند بدور از چشم مردم و تا هنوز مردم متوجه نشده اند، بین خود تقسیم کنند و به شیش برسانند. واقعیت همین بود.

با این "استدلالات" تو خالی زدن زیر همه قول و قرارهای خود و بجای مجلس مؤسسان انقلاب، جرگه "خبرگان" میوه چین انقلاب را به مردم ما تحمیل کردند و این هم اولین خیانتشان بود به اعتماد پاک و صادقانه مردم ما، و به خون دهها هزار شهیدی که در راه به شمر رسیدن این انقلاب جان باختند بودند.

چگونگی جا بگزینی این جرگه به جای مجلس مؤسسان، دست است رسوا و مفتوح انتخابات آن، که حتی صدای اعتراضی از خود بیگانه نشنیدن را نیز علیش بلند کرد، و با لایحه بیشتر از همه دست بخت این جرگه "قانون اساسی" ای که قرار است چند روزی دیگر به رفرا ندگذاشته شود. همه اینها نشان دادند که قدرتمندان انحمارطلب به اندازه جوی به

سرنوشت مردم و انقلاب ما نمی اندیشند. و این تنها و تنها سناغ یک قشر ناچیز است که مورد نظر است. و به همین دلیل امروز مردم آگاه و حق طلب ما این حق را دارند که طبق همان قوانین اسلامی مورد قبول اسلام بناها، ادعای غبن کرده، بخوانند که این کلاه کشا در راه دوزندگان نش تحویل دهند، و اعلام دارند که ما این "مجلس خبرگان" و قانون اساسی دست بخت این جماعت را قبول نداریم. مجلس مؤسسان، مجلسی که نمایندگان تمامی مردم نمایندگان کارگران، دهقانان، روشنفکران و تمامی رحمتکشان و اقشار و طبقات خلقی این کشور در آن شرکت داشته باشند، باید تشکیل گردد و آن مجلسی است که باید قانون اساسی این مرحله از تاریخ کشور ما را تدوین کند.

ما برای اینکه روشنتر نشان دهیم "مجلس خبرگان" چه آشی برای مردمان بخته و آیا این حق مردم است که چنین آشی را نخورند یا نه؟ بررسی قانون اساسی می برداریم. بررسی این متن در صورت حلای تک ماده بررسی ای کامل خواهد بود، لیکن ما در اینجا تنها به پی جویم چند مسئله اساسی انقلاب در آن خواهیم پرداخت. و معتقدیم همینقدر خود برایشان دادن ماهیت این قانون کافی است.

بیشتر از اینکه مسائل اصلی خود را دنبال کنیم، لازم است به اصل اول این قانون بپردازیم. کتابش نگاه می بینیم. اصل اول قانون اساسی جرگه "خبرگان" میگوید:

"حکومت ایران جمهوری اسلامی است، که ملت ایران براساس اعتقاد دیرینه اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروز شده و بدیهه رهبری مرجع عالیقدر تقلید آیت الله العظمی امام خمینی، در همه پرسی دهم و با زدهم فروردین ماه یکپزاروسید و پنجاه و هشت هجری شمسی برابری اول دوم جمادی الاول سال یکپزاروسید و نود و نهم هجری قمری با اکثریت ۹۸/۲٪ کلیه کسانی که حق رای داشتند، به سه آن رای مثبت دادند."

از آنجا شکی که جمهوری، اسلامی است، دولت موقت، اسلامی است. خبرگان، اسلامی است و قانون اساسی هم اسلامی است، گویا با یاد اول بسم الله قانون اساسی با یک دروغ بزرگ تاریخی آغاز کرده، دروغی که صدها بار تکرار شده اند و همه می بینند. شتند فقط برای بهره برداری تبلیغاتی است، حال سرفصل قانون اساسی می گردد.

خوشبختانه از تاریخ برگزاری این رفرا ندیم هنوز چند ماهی بیشتر نگذشته، و هر چند آقای ایلوی دزد ساواکی معروف - که قرار است الان در زندان باشد - با ما موریت از جانب اسلام بناها، همه روزنامه های ملی و مترقی را قتل عام کرد، اما هنوز هم در روزها هفته های بیست و هفت رفرا ندیم در خاطرها هست و هم شماره های پیشین نشریات قتل عام شده را میتوان بدست آورد. صحبت به قدرت رسیدگان در آن زمان این بود که این رفرا ندیم، رفرا ندیم انتخاب بین جمهوری اسلامی و نظام شاهنشاهی است. یک با رأیت الهی بنا مفتوح از جمع آیت الله های شورای انقلاب اعلام کرد، مردم از آندبه هر شکل از جمهوری که میخواهند آید دهند. یک با رسنگوی دولت اعلام کرد فعلا رفرا ندیم فقط برای جمهوری اسلامی است، اگر آید

نیا ورد، بعد شکلهای دیگر را به فرامیگذا ریم، و با لخره از طریق روز-نامه های خود، مجالس و محافل سخنرانی شان، چماق بدستیا نشان و... چنین جا انداختند که هر کس به جمهوری اسلامی رای منفی بدهد، به سلطنت رای داده، از اعتماد سیاسی مطلق توده به آیت الله خمینی، از نفرت بی حد و مرز و برحق مردم نسبت به رژیم سلطنت و از هزارویک چشمبندی و حقسه و تقلب در جریان رای گیری استفاده کردند و دست آخر چنین رقمی را که خود-شان هم میدادند دروغ است از آستین بیرون آوردند، بحث ما در اینجا بر سر این نیست که اگر تقلب نمی کردند، با اگر حتی رای دادن به همه اشکال حکومتی را آزاد میگذاشتند، جمهوری اسلامی با چنان سرعت و دستپا چگی که آنها بخرج میدادند، رای شمی آورد. بحث ما این است که اولاً تعداد رای های مثبت بسیار کمتر از این بود، و از اینرا با توجه به نیروئی که اصلاً در فرامیگذاشتند شرکت نکرد و تقلبهای گردانندگان فرامیگذاشتیم و در نهایت تعداد رای مثبتی هم که داده شد، بیشتر از اینکته رای مثبت به جمهوری اسلامی باشد، رای منفی به رژیم سلطنت بود. مردم ما را گذاشتند بر سر یک راهی که یکطرفش را میشناخت و آزموده بود و بدیختیای بی حد و حصرش را در یک لحظات حیات پرمشقت و کشنده، خود چشیده بود، و یکطرف دیگرش را نمی شناخت، فقط اسمی از آن میدانست، همین ویس، جمهوری اسلامی، حال اینکه محتوای این جمهوری اسلامی چیست؟ هیچ برایش روشن نبود، روشن است بر سر چنین دوراهی، هر کس کدام راه را انتخاب میکند، و از اینروست که میگوئیم آن مقدار آراء مثبت هم - که هر چند هرگز ۹۸/۲٪ کل رای دهندگان نبود - اما مسلماً بیشتر از ۵۰٪ بود - بیشتر از آنکه رای منفی به جمهوری اسلامی باشد، رای منفی به رژیم سلطنت بود. این فرامیگذاشتن صورتی نمیتوانست یک فرامیگذاشتن واقعی باشد که اولاً خیلی روشن گفته میشد: مردم شما رژیم سلطنت را به خاک سیریدید و لعنت هم به گوش فرستادید، سپس دیگر نه در واقعیت امر، و نه برای ترساندن شما و سوء استفاده از آراءتان سحنی از آن داستان یا بیان یافته نیست، و در نهایت مهلت کافی میدادند، و همه نیروهای خلقی را آزاد میگذاشتند تا با استفاده از تمام امکانات تبلیغاتی بطور مساوی نظرات خود را برای مردم توضیح دهند، بپرتابه خود را بکوبند و آنوقت در بیان یک چنین مبارزه تبلیغاتی دیگران تکی که حالتش آنگاه می مردم به آن چیزی که میخواهند انتخاب کنند باشد، همسه راههای پیشینها دی و ارائه شده را به فرامیگذاشتند. آیا چنین نسد؟ نه، پس هر فرامیگذاشتن و بنا بر حق بود، هم تعداد آراء مثبت بسیار کمتر از آن چیزی بود که اعلام کردند و هم رای منفی دهندگان خود نمایی - دانستند به جرای می دهند، اینرا سیر نزولی سریع و خیره کننده، تعداد شرکت کنندگان از فرامیگذاشتن، و از خبرگان به ثوراها نیز - هر چند در این مدت کوتاه هنوز اندکی از ما هیت قدرت حاکم بیشتر نموده نشدند - نشان میدهد، و این است که میگوئیم تا تحه الکتاب قانون اساسی دست سخت "خبرگان" یک دروغ بزرگ تاریخی است، و بعد

در لایبای مواد قانون اساسی "خبرگان" چند مسئله را بی جویی میکنیم:

۱ - آزادی و استقلال در قانون اساسی "خبرگان"

آزادی و استقلال دو اولین خواست مردم ما در جریان مبارزات گذشته شان و دو خواست انقلابی ای هستند که بسیاری جنگها بخاطر با یمال شدن آن در گرفته و میلیونها شهید بخاطر کسب یا حفظ آن جان فدا کرده اند، محمد رضا شاه رژیم دیکتاتور و استبداد دودودر گونه آزادی را از خلقهای ما سلب کرده و از ایران عزیزان را بزرگ برای مردم ستمزده، ما بوجود آورد، و با وابسته کردن کشور ما به اربابان امپریالیستش و فروختن آخرین ذره استقلال میهن ما به غارتگران و جفاخواهان استعمارگر، از ایران، و از اقتصاد و سیاست و همه چیز ایران زان شده ای ساخت بسیاری اقتصاد دوسیاست و... اردوگاه امپریالیسم و در آن امپریالیسم آمریکا، ارباب ویژه و تاج بخش شاه، مردم ما سا لیان دراز احساس میکردند، در اردوگاه مرگی که مثنی بیگانه بیگانه نه پرست کارانند از همتند، و فشار و خفقان و ترور نفس آدمی را می برد و هر حرکت یا بدطبق میل آن مشت باشد و نه ذره ای در تفتاب آن، می زیند، سازمان چینی امنیت و دهها هزار مزدور آدمکش - که امروز هم اکثریت عظیمشان زیر لوای دیگر مشغول همان فعالیتهای ضد مردمی گذشته اند و علیرغم همه فشاری های مردم ما، نه دولت انقلاب اسلامی، نه شورای انقلاب اسلامی و نه هیچیک از مراکز قدرت

اسلامی، حاضر به اعلام اسامی آنها نشدند - ارتش ضد خلقی محمد رضا شاه - که با همان امپروا مرایش با زهم دست نخورده مانده - وجود هزاران آمریکائی جا سوس جانی زیر عنایت وین مختلف در وطن استعما زده، ما، زندانهای محلو از دهها هزار جوان و طنبرست و آزادخواه... اینها همه نشانه های وضعیت آزادی و استقلال در وطن ما بودند و مردم ما علیه این وضعیت قیام کردند. مردم ما بیش از ۸۰ هزار شهید طی مدتی کمتر از یکسال دادند، و آنچنان قیامی شکوهمند را به ثمر رساندند، به امید اینکه، به آزادی و استقلال دست یابند، امروز نیز اگر این چنین موجی عظیم و اعجاب انگیز علیه امپریالیسم آمریکا برخاسته و حضور توده ها در این صحنه مبارزه نه تنها امپریالیسم آمریکا بلکه ارتجاع فاسد و پوسیده را نیز در سرا سر منطبقه به وحشت انداخته، با زانگیزه اش همین خواست مقدس است، و حال با دیدید اینهائی که خود را میراث دار برحق این جنبش عظیم میدانند تا چه حد و چگونه، به این خواست اساسی مردم ما پاسخ داده اند.

از آزادی شروع کنیم، پیش از هر چیزی باید بگوئیم که آزادی و دمکراسی همچون هر امر دیگر، مفهومی نسبی و طبقاتی است. برای یک جامعه طبقاتی، نه آزادی مطلق میتواند وجود داشته باشد و نه دیکتاتوری مطلق، در هر جامعه، طبقه ای که قدرت سیاسی را در دست دارد، از طریق قوانینی که وضع میکنند و از طریق ارگانهای اعمال قدرتی که وجودی آورد، میکوشد برای خود حداکثر آزادی، و برای قطب مخالف خود حداکثر دیکتاتوری را قانونی کند، و این امری است گریزناپذیر، تاریخ محصول مبارزه طبقاتی است. شنیده ایم که میگویند، این دروغ و شعیده سازی است و تنها کسانی "همه" مظاهر عقل طبقاتی را ارتجاعی میدادند که میخواهند بر طبقات مخالف خود کلاه بگذارند و شما بندگان سیاسی خود را شما بندگان سیاسی همه طبقات متخاصم و منافع غارتگران خود را همه طبقات متخاصم و نمود کنند، و این ناشدنی است. سرنوشت تمام دولتهای گذشته دلیل بر درستی این امر، در جامعه برده داری دیکتاتوری برده دارها برقرار است، در جامعه فئودالی دیکتاتوری فئودالها، در جامعه سرمایه داری دیکتاتوری سرمایه داران و در جامعه سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا، و این را تنها پرولتاریاست که شایسته کند، چرا که دیکتاتوری پرولتاریا از یکسودمکراسی کامل برای اکثریتی عظیم از آحاد جامعه است و از سوی دیگر دیکتاتوری ای است برای محو کامل دیکتاتوری، نه همچون دیگر طبقات برای دوام و بقا، بخشیدن به دیکتاتوری مثنی نا چیز ما حبان ابزار تولید، بر توده عظیم تولید کنندگان.

در هر نظام فاشیستی، حتی آنجا که خفقان امان نفس کشیدن به کسی نمی دهد، با زنده ای آزادی کامل برخوردارند. در رژیم محمد رضا شاه که یکی از سیاهترین رژیمهای فاشیستی تاریخ بود، با زدن بر این و علمها و اقبالیها و ما جمعه ها و زاهدی ها و بسیاری از آیت الله ها و حجت الاسلامها آزادی کامل و دم دوستگاه حکمروائی داشتند، و در همین رژیم نیز دهها فرزندان و خلق را در سیاهلیها با قساوت آمیزترین شیوه های ممکن زیر شکنجه تکه تکه کردند و سوزاندند، اینان نمایندگان سیاسی دو طبقه متخاصم بودند و نبردشان، نشانه تفتاد منافع و نبرد این طبقات، بیس آزادی و دمکراسی امری است نسبی، و با توجه به کمیت توده ای که آگاهانه در تعیین سرنوشت جامعه شرکت دارند و کیفیت اعمال این دمکراسی، بی دیکتاتوری تعریف میشود.

در نظام فئودالی قرون وسطائی که تمام قدرت متمرکز میشد در دست یک نفر، با یک ارگان اعمال زور، و بیرونی ترین توده ستیم و خفقان اعمال میشود، میگویند از دمکراسی خبری نیست، در نظام سرمایه داری که، طبقه حاکم در برابر شکل طبقه محکوم و در شرایط پیشرفت دانش و صنعت بشری مجبور به عقب نشینی هائی و دادن امتیاز هائی در چارچوب حفظ حاکمیت خود به طبقات تحت ستم است، میگویند دمکراسی بورژوازی وجود دارد، و در نظامهای دمکراسی توده ای و سوسیالیستی که انبوه رنجبران حاکم میشوند و بیگان دیکتاتوری تنها توطئه های معدودی سلب مالکیت شده را هدف قرار میدهد میگویند دمکراسی واقعی وجود دارد.

حال با دیدن چیزی که "خبرگان" برای مردم ما ساخته اند از کدام دست است، تشخیص بسیار ساده است، اگر تعیین کنند، سرنوشت مردم و کشور یک نفر است و همه قوانین طوری تنظیم شده که یک فرد را صاحب اختیار مردم

و تعیین کننده سرنوشت جامعه کند، این همان نظام پیوسته قرون وسطای است، هر گاه می میخواستند تنگنای کهنه را بشکنند، شاه و کلیسا و قیصر و ظل اللیس و خاقان و ... همه آنها می مختلف چیزند، و اما اگر نه منشاء قدرت، منشاء سرنوشت را در یک نفر، بلکه توده مردمند و تصمیم گیرنده و تعیین کننده سرنوشت جامعه را نهائی که از درون توده مایه می گیرند، این دموکراسی واقعی است، و نظامی متناسب با نیازهای امروزی جامعه بشری.

اصل پنجاه و ششم قانون "خبرگان" میگوید:

"حاکمیت مطلق برجها و انسانان از آن خداست و همام و انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، پیاد خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد....."

بدین ترتیب خبرگان در ظاهر اعتراف دارند که مردم حق دارند خود سرنوشت خود را تعیین کنند، این حق را خدا به آنها داده و هیچ کس نمی تواند از آنها سلب کند، راه تعیین این سرنوشت را هم که از طریق تدوین قوانین باشد، تشکیل مجلس شورای ملی از نمایندگان مردم میدانند. پس تا اینجا مسئله بدین ترتیب است که مردم از میان خود - حتما در جریانی انتخابات آزاد "ی" از نوع انتخابات خبرگان، نمایندگان واقعی خود را تعیین میکنند، اینها نمایندگان مجلس را تشکیل میدهند و مجلس برای کشور قانونیگذار می کند. حداقل در ظاهر چیزی شبیه دموکراسی نسبیست غربی. اما ناگهان بالای سر مجلس شورای ملی که نماینده مردم است سرو کله ارگان دیگری پیدا میشود که نماینده همان "فرد" معروف و با سابقه و بد سابقه تاریخ است.

اصل نود و سوم قانون خبرگان میگوید:

"مجلس شورای ملی، بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد....."

و اصل نود و چهارم:

"کلیه مصوبات مجلس شورای ملی با ایدیه شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آنرا احدا کسر ظرف ده روز از تاریخ وصول آنرا تطبیق با موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد....."

بدین ترتیب کار مجلس شورا (مجمع نمایندگان ملت) نه قانون گذاری، بلکه طرح یک سری قوانین و مقررات یا تدوین لوایحی و ارائه آنها برای تصویب به شورای نگهبان است. مجلس شورا فقط و فقط نقش یک ارگان پیشنهاد دهنده را دارد، و آنکه این پیشنهادها را در دنیا تصویب می کند شورای نگهبان است. آنهم نه همه افراد شورای نگهبان.

اصل نود و ششم قانون خبرگان میگوید:

"تشخیص عدم مفاہرت مصوبات مجلس شورای ملی با احکام اسلام، با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است."

حال ببینیم این شورای نگهبان که "اکثریت فقهای" تصویب یا رد کننده پیشنهادها در مجلس شورای ملی (مجمع نمایندگان ملت) است، چه ارگانی است و چگونه تشکیل میشود.

اصل نود و یکم قانون خبرگان میگوید:

"به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مفاہرت مصوبات مجلس شورای ملی با آنها، شورای بناام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل میشود:

- ۱ - شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز، انتخاب این عده با رهبری شورای رهبری است.
- ۲ - شش نفر حقوقدان، در رشته های مختلف حقوقی، از میان حقوق دانان مسلمان که بوسیله شورای عالی قضائی به مجلس شورای ملی معرفی میشوند و با رأی مجلس انتخاب می گردند."

پس این شورای نگهبان هم که مرکب از ۱۲ نفر است، ۶ نفرش، یعنی ۵ در صدش از طرف رهبر، همان "فرد" با سابقه و بد سابقه تاریخ - دقیقا یا دور مجلس سنا است و ۵ درصد نمایندگان انتخابی آن "فرد"

انتخاب میشوند و ۶ نفر دیگرش بوسیله شورای عالی قضائی. (البته در این جا به عنوان یک حقه کهنه شده بورژوازی، تا شیدمجلس هم برای ۶ نفر دوم شرط شده، اما فقط تا شیدا فراد مشخص پیشنهادی شورای عالی قضائی، نه هر فردی)

حال ببینیم این شورای عالی قضائی چگونه ارگانی است.

اصل ۱۵۸ قانون خبرگان میگوید:

"شورای عالی قضائی از ۵ عضو تشکیل میشود:

۱ - رئیس دیوان عالی کشور

۲ - دادستان کل کشور

۳ - سه نفر قاضی مجتهد و عادل به انتخاب قضات کشور.

سه نفر آخر که وضعشان روشن است باید "مجتهد" باشند و طبیعی است که تشخیص و تعیینشان فقط و فقط از عهده فقها و مجتهدین ساخته عهده همان "فرد" است. بدین ترتیب ما با یک چنین هرم قدرتی طرفیم.

شورای نگهبان قانون اساسی، با اختیارات کامل در مورد قبول یا رد پیشنهادات مجلس شورای ملی (مجلسی اخته ترو قانونا بسی قدرت تراز همه مجالس تاریخ)، بر فراز نیمه اعضاء این مجلس دست مرموز همان "فرد" معروف و بر فراز نیمه دیگر شورای عالی قضائی، و باز بالای سر شورای عالی قضائی همان دست مرموز با این همه اختیارات:

اصل ۱۱۰ قانون خبرگان:

"وظایف و اختیارات رهبری:

۱ - تعیین فقهای شورای نگهبان

۲ - نصب عالی ترین مقام قضائی کشور

۳ - فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر:

الف - نصب و عزل رئیس ستاد مشترک

ب - نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

ج - تشکیل شورای عالی دفاع ملی، مرکب از هفت نفر از اعضاء زیر:

- رئیس جمهور - نخست وزیر - وزیر دفاع - رئیس ستاد

مشترک - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - دو

مشاور به تعیین رهبر.

د - تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به

پیشنهاد شورای عالی دفاع

ه - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی

دفاع

۴ - امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاح

حیثیت داد و ظلمیان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی

که در این قانون می آید، با ایدیه از انتخابات به تا شید

شورای نگهبان و در دوره اول به تا شید رهبری برسد.

۵ - عزل رئیس جمهور یا در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از

حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی

مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او.

۶ - عفویا تخفیف مجازات محکومین، در حدود موازین

اسلامی، پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور.

در طول تمام تاریخ کدام پادشاه، قیصر، خاقان یا فرد مطلق العنان دیگری این همه قدرت و اختیار داشته؟ هرگز چنین چیزی نخواهید یافت. اختیاراتی که در قانون اساسی مشروطه ۷۰ سال پیش برای شاه قائل شده اند، یکمدا این اختیارات نیست.

"حقوق سلطنت" که از اصل ۴۶ به بعد متمم قانون اساسی آمده عبا رست از "عزل و نصب وزرا، اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری، انتخاب ما مورین رئیس دوا شردولتی از داخله و خارجه، تصویب وزیر مسئول، صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین (دست کشیدن وضع قوانین، قوانین را مجلس وضع میکند، شاه حکم جرایم را با ایدیه دهد). فرمانروائی کل قشون، اعلان جنگ و عقد صلح، دعوت به انعقاد دقوق العاده از مجلس شورا و سنا، موافقت با ضرب سکه، آنچه در اینجا اختیارات واقعی و مهم است یکی عزل و نصب وزراست، یکی فرمانروائی

قشون و یکی هم اعلان جنگ و عقد صلح. همین حال این مقدار اختیارات و قدرت را مقایسه کنین با قدرت و اختیاراتی که شاه قانون "خبرگان" دارد، ببینید چقدر نا چیز است. و حال خود حساب کنید، وقتی این مقدار را چیسز قدرت و اختیارات قلدرانی چون رضا خان و پسرش را نتوانست بر سر مردم بکمارد، هرگاه هدیکتا توری با آن همه اختیارات و قدرت تقدیمی "خبرگان" بر سر کار آید چه خواهد نمود و توانند کرد و خود قضاوت کنید که قانون اسرارور "خبرگان" تا چه حد عقب افتاده تر و ارتجاعی تر و ضد مکرراتیک تر از قانون ۷۵ سال پیش مؤسسان مشروطه است. ارتجاع دقیقاً یعنی همین. بسایید گفت خمینی کجا و محمدرضا شاه کجا، در دست او این تمرکز قدرت انکارناک است. نه خمینی تا ابد زنده است و نه واضعین قانون اساسی مشروطه از سلطنت رضا خان و پسرش خبری داشتند. تویا بدرا هیای اعمال دیکتا توری را ببندی، نه که به نیت خیر فلان فرد میرنده استکاء کنی. قانون "خبرگان" تماماً قدرت را بدست یک نفر سپرده، یک نفر را حاکم مطلق بر سر سوت ملت کرده، او وارد دروازه های قدرت نشاند و این مغایرت با اولی ترسین اصول دموکراسی است. مجلس شورای ملی که به اصطلاح (مجمع نمایندگان مردم) است - مردمی که حق تعیین سرنوشت "حق الهی" تفویض شده "به آنها" است - در زیر این هرم قدرت قرار داد و بدون ذره ای اختیار از خود اصل ۹۳ قانون "خبرگان" بروشنی میگوید:

"مجلس شورای ملی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد...."

بنا بر این، در این سیستمی که "خبرگان" برایمان برده اند، مردم هیچ کاره اند، بیه معنی واقعی بحشم کله گوسفندانی به آنها نگاهنده که دنیا زبه جویانی با چوبدست و چندان گله دارند. قدرت مما نند گذشته خودمان و همان نند همه جوامع قرون وسطائی در دست یک نفر متمرکز است. بقیه اش نیز شعاریات بی مایه است یا مردم اینکه:

"... ولایت امر امامت بر عهده فقیه... است که اکثریت مردم او را به رهبری شاخته و بد پرخته باشند...."

(از اصل پنجم)

یک تعارف خشک و خالی و دغل کارانه ما مردم بیشتر نیست. سلطنت نیز و دیده ای بود که "به موهبت الهی" از طرف ملت به شخص یا دتا "تفویض" میشد. اینک این تک "فرد" با سابقه صفاتی نظیر عادل، کبیر، رعیت پرور، اسلام پناه، وکیل الرعایا، مدیر، مدبر، شجاع، و... هم معرفی گردد. یا سه تعارف او را "مورد قبول مردم" بخوانند، تغییر در ماهیت امر نمی دهد. مهم این است که قدرت همه در دست آن یک تخرجم است. تعیین کننده سرنوشت جامعه آن یک نفر است و دسته کلید همه درها در جیب آن یک نفر، حال اگر این یک نفر فقیه - آنچنانکه در همین چند ده سال گذشته هم نمونه اش را فراوان داشته ایم - چون شیخ فضل الله سوری در آمد، همه کلیدها در دست روسه تزاری قرار خواهد گرفت و همه آن اختیار را به تزار روس مقبوض خواهد شد - حتماً با زهم از طرف ملت - اگر کار ناکی از آب درآمد، همه آن اختیارات به استعمارگران انگلیسی تفویض خواهد شد و اگر بود جری از آب درآمد، همه آن اختیارات و کلیدها بدست ارتجاع ها رو وطن فروش داخلی خواهد افتاد. آنکه در هر حالت هیچ کاره است مردم اند. مردمی که آنها همه مبارزه کردند و آن نیمه شیددا دند، مردمی که به دروغ به آنها گفته میشود، همه چیز از شما و برای شماست. و مودیا نه کوشیده میشود آنجا قانون از هر ذره دموکراسی و آزادی محروم گردند.

تا هنوز سخن از آزادی و دست پخت "خبرگان" است، بدنیستنگاهی همه حال و روزها دگستری در این قانون بینگنیم، زیرا که هم در همین مقوله می گنجد و هم اولین انقلاب مشروطه ما خواست عدالت خانه شروع شد و مبارزه برای برپا کردن دگستری در وطن ما سابقه ای دراز دارد.

بالاترین مقام در این زمینه "شورای عالی قضائی" است که از آن صحبت رفت و می شناسیدش. یک شورای ۵ نفره بر رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل طبق اصل ۱۶۲ منتخب همان "فرد" معروف و سده تن قاضی مجتهد، بقیه ارکانهای قضائی همه زیر سلطه این شورا بند.

بند ۴ از اصل ۱۵۶ قانون "خبرگان" یکی از وظایف قوه قضائیه را چنین میگوید:

"۴ - کشف جرم و تعقیب مجازات و تعزیر مجرمین و اجرائی حدود و مقررات مدون جزائی اسلام."

حضرات "خبرگان" برای اینکه ثابت کنند واقعا "خبره" اند، مجازات و حد شرعی زدن را تعزیر گرفته اند، همچنانکه در جاهای دیگر اتفاقاً غلطه... بجای کلمات ساده فارسی نشانده شده، تاسی مابکی محتوی با نقلت! قالب تلافی گردد!!

قانون "خبرگان" با این بنیاد از اصل ۱۵۶ آستین بالا زده تا از انقلاب ما بیه نما معنی هتک حیثیت کند. میگوید مجرمین باید طبق حدود مدون جزائی اسلام مجازات شوند، چند مورد از این "حدود" (جمع حد = مجازات شرعی) را که در آینده با یه و اساس قضاوت قرار خواهند گرفت نقل میکنیم:

"والسارق والسارقه فاقطعوا ایدیما جزا، بما کسبا نکالان الله والله عزیز حکیم." آیه ۳۸ از سوره ما شده

ترجمه: دست زن و مرد زدر اید کیفر عملشان قطع کنید، این عقوبتی است که خداوند بر آنان مقرر داشته و خداوند مقتدر و داناست.

"الزانیه والزانی فالجلدوا کل واحد منهما ما شه جلده و لا تاخذکم بیما رافعی دین الله ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر ولیشهد عذابهما طایفه من المؤمنین."

ترجمه: هر زن و مرد زنا کار را ماضیه شلاق بزنید، و اگر سه خداوند و روز قیامت آسمان داربده هرگز در دین خدا نسبت بیه آنان راهفت و ترحم روا مدارد، باید که گروهی از مؤمنان شاهد عذاب آنان باشند.

با یه و اساس احکام مدون اسلامی، قرآن است و احکام قرآن در مورد مجرمین اینهاست. دست بردن و شلاق زدن و از فرد است که با توصیب این قانون - اگر توصیب شود - باید در سر هر گذرنا هذ شلاق خوردن یک متر و یک خوار یا زنا کار رود هر صد قدمها مدمح قطع شده، یک کرسنه بنا گزیر دست بیه دزدی زده با نیم، این قرآن است که میگوید شلاقشان بزنید و به آنها ترجمه نکنید، آیا راستی همین است راه مبارزه با انحرافات و نادرستیها؟ آیا

با این گونه وحشیگریها در قرن بیستم، بشریت به ریش ما نخواهد خندید، نسلهای آینده لعنت و نفرینمان نخواهند کرد و خود بدست خود را از انقلاب کبیر و عظیممان هتک حیثیت نخواهم کرد؟ آیا برای مبارزه با دزدی باید بسا قتل و قتل و جنگ منقطع لمنیسم مبارزه کرد یا بدینی رحمانه مچ دزد را زیر سا طور گذاشت؟ آیا برای مبارزه با زنا و زنا کاری باید با فقر، فرهنگ فاسد بورژوازی، حقوق ویژه بردان و... مبارزه کرد یا بیدزن و مسرد زنا کار را در ملا عام خوا یا ندویی رحمانه شلاق زد؟ آیا با این شلاق زدن قبح کارها را برین نمی بریم؟ راستی "خبرگان" شعورشان نمی رسد. شما چه میگوئید مردم؟ آیا بارای دادن بدایی چنین قانون ارتجاعی و عقب افتاده و فاسد شستی میخواهد خود را مضحکه، خلقها و منفور نسلهای آینده قرار دهید؟ یا بارای منفی دادن به این قانون سخا و اهدا آگاهی و هوساری خود را نشان داده، راه را برای تداوم و پیروفت انقلاب هموار سازید؟ شما بودید که مبارزه را آغاز کردید، شما بودید که رژیم محمدرفا ناها را سرگون کردید، شما بودید که با نریا دا استقلال، آزادی و ساییکارتستی - تا پذیرتان، انقلاب را تا اینجا به پیش را نندید و امروز شما شید که با بسد تداوم این انقلاب را تضمین کنید و تضمین این تداوم در محنت مبارزه - ارتجاع داخلی را مروردنیقا به معنی رای منفی دادن به این قانون دست بخت "خبرگان" است.

تا هنوز از مسحت آزادی خارج نشده ایم تگای همه آزادی احزاب و مطبوعات و اجتماعات ببیندازیم.

اصل ۲۴ قانون "خبرگان" میگوید:

"نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند. تفصیل آنرا قانون معین میکند."

صحبتی از اینکه دو تید "مخل به مبانی اسلام" و "حقوق عمومی" جدیدی سنگین بردست و بای مطبوعات آزادمیکذا رد و با استکاء بدایی دو عبارت مبهم و گنگ را قابل تفسیر میتوان حتی جلوی همین با مدا و اطلاعات را نیز اگر حکما معنشان بکنند گرفت، نمی کنیم، این از هرهای دیرینه بورژوازی مرنج است که برای اخته کردن هر قانون دموکراتیکی، یک قید

گشادار و مبهم که حقوقدانان نشان بخواهند آنرا به هزارویک نوع و هرروز به هر طریق منافعشان ایجاب کرد تفسیر کنند - پشتیبانان ساز دوخیال خود را از دو جهت واجت کنند، هم از این جهت که در متن قانون اساسی اش قوا نیستند مگر تکیه و حقوق مردم گنجا نده شده و وظایف هر قوه حفظ است، و هم از این بابت که این قوانین دمکراتیک و مردمی، هرگز نمی توانند ما سعی در جهت حفظ و تدابیر منافع و سلطه ضد دمکراتیک و ضد مردمی اثر کرده و این حق را همسه خطیها از جمله مردم ما نیز شناخته اند. مردم ما دیده اند که قیدها را صلاح و غیر قابل ایراد اقدام علیه امنیت کشور که بر آزادی فعالیت های سیاسی افزوده شده بود، در زمانی که یک دیکتاتور قدرت را گرفت، حتی داشتن یک اعلامیه دوسطری، اعتراض به دزدی یک پاسپورت، تن دادن به زورگوشی یک ساواکی، سرخوردن قرآن ۲۰۰ تومانی، آریا مهر، بنیا و بیختن چراغ در شب "جن" ششم بهمن بر سر درمنازه برنخاستن هنگام نواختن "سرودنا - هشتا هی" و... را نیز شامل گردیده است. بنا بر این نیازی به شرح و تفسیر در مورد این اصل و قید و بند شناخته شده و رسوایی بردست و پاید مطبوعات نیست. تنها با اصل مربوط به آزادی مطبوعات در قانون اساسی مشروطه مطابقت می کنیم و می گذریم تا ببینیم آیا با زهم "خبرگان" ما از اخبارگان مشروطه عقب تر ندیا خیر؟

اصل بیستم از متمم قانون اساسی میگوید:

"عالمه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است، ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود، نشر دهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات میشود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند." قانون "ناخبرگان" عهد مشروطه یک قید بردست و پاید مطبوعات را در دو چند قید بردست و پاید کسانی که احیاناً بخواهند مطبوعات را قلع و قمع کنند. قیدش بر آزادی مطبوعات "مضر به دین مبین" است که خبرگان عهد ولایت فقیه کرده اندش: "مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی"، "قید خنثی و عمومی" را هم - از آنجا که این سالوسان دروغگو خیلی طرفدار حقوق عامه اند؛ به آن افزوده اند. آنوقت قانون مشروطه میگوید: در صورت پخش چنین نشریه ای، اگر نویسنده اش شناخته شده و ساکن ایران باشد، دیگر ناشر، چاپخانه چی و پخش کننده آن نشریه از تعرض مصونند و کسی حق ندارد متعرض آنها گردد. در صورتیکه قانون "خبرگان" غم خوار عامه! دست مسلسل چپان پا سادار قدرت را در سرکوب نویسنده و ناشر موزع و همه بساز گذاشته است. و نمونه زنده اش راه مردم در جریان یورش به روزنامه آئیندگان دیدیم. نویسندگان را دستگیر کردند، چاپخانه را مصادره کردند، کارگزارانش را به زندان ریختند و حتی کسانی را هم که در بیرون از آنان دفاع کرده بودند، کتک زدند و دستگیر کردند و به شکنجه کشیدند. آیا نباید ارتجاع به این چنین "خبرگان" دست مریزا دگوید؟ آیا این قانون اینان چه روی کاغذ و چه در عمل بسیار عقب مانده تر و ضد دمکراتیک تر از قانون مشروطه نیست؟ آیا راستی انقلاب کردیم که چنین لبا سی ناشایست و ناپرا زنده، به قامت استوارش بیو شایم؟ وای بر ما اگر این قانون ضد دمکراتیک و اختناق آور به نام ما، به نام این نسل انقلابی و بیباک خسته به ثبت رسد!

اصل ۲۶ را هم بدون شرح و تفسیر - که نیازی به شرح و تفسیر ندارد - نقل میکنیم و میگذریم:

"احزاب، جمعیتها، انجمن های سیاسی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند (از این بهتر؟) مشروط به اینکه (با زسرو کله) اسپوتین پیدا شد. استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند...." (همه خط کشی ها از ماست)

حالا برو حزب و سازمانی جز شعبات مختلف حزب فقط... بساز. هر چه تا اینجا بدنبال آزادی و دمکراسی در قانون "خبرگان" گردیدیم، دیدیم که جز خمره خاری استبداد و ترور در قبال زرین اسلام از پیشانییمان استقبال نکرد. وظایف و مبنای هر اصل آزادی کامل به ما داد، اما همینکه کمی فروتر رفتیم، یا خبر هر مبتدا را هم خواندیم، دیدیم با زهم و عید همان سیاهی و زبان بریدن ها و قلم شکستن های گذشته است. ما هیئت مجلس شورا را شناختیم، واقعیت قدرت در دست توده ها است را

دیدیم، آزادی مطبوعات و احزاب را لمس کردیم و حال میرسیم به آخرین هدیه "خبرگان" - و از نظر ترتیب مواد هم در این مقوله آخرین، چرا که به گفته طالقانی، تا دو هفته پیش از مرگ او حتی با مطرح کردن اسم آن هم "خبرگان" دلسوز ما! مخالف بودند. و راستش مرگ طالقانی و خسرو توده مجبورشان کرد، از شورا هم اسمی در قانون بیاورند. آری "خبرگان" خیلی آزاده! مسئله شورا را هم در قانون نوشتن فراموش نکرده اند. و بلاخره فاشا رفیقا دمیسیونها انسان حق طلب که "بیا مطالقانی - شهادت است و شورا" بر پرده ضخیم گوش آنان نیز اشری گذاشت و مجبورشان کرد که به دغل هم که شده فصلی برای شورا در فصل نامه بی قانونی ها یثا نگشاید. پیش از اینکه به سراغ خبرگان نما ببریم، ذکر این نکته ضروری است که شورا در کشورهای دمکراسی توده ای و در جوامع سوسیالیستی منشاء اساسی قدرت و پایه استوار اعمال دمکراسی است. در این کشورها وقتی نظام سرمایه داری یا ما قبل سرمایه داری سرنگون شده و توده زحمتکشان قدرت را بدست آورند، شورا های توده ای در میان کارگران، دهقانان، روشنفکران، سربازان و... در همه جا ساخته شده، این شوراها اساس قدرت می گردند. شورا معروف لنین بزرگ در انقلاب اکتبر که "تمامی قدرت به دست شوراها" شومنه با رزی از قدرت این نهاد عمیقاً انقلابی و دمکراتیک است. در شوری زمان لنین (با روسیه تزاری نوین، سوسیال امپریالیستیهای سلطه طلب و غارتگر، زندان خلقهای شوروی اشتباه نشود) مهم ترین مرجع قانونی که بالاترین ارگان تصمیم گیرنده است "کنگره نمایندگان شورا های محلی" بود. نه آن تک فرد "بدها بقه" تاریخ و نه "مجلس شورای ملی" اسپر دست شورای نگهبان، بلکه کنگره ای که نمایندگانش از میان شورا های محلی، که همه آنها در مردم در انتخاب اعضا و تشکیل آنها نقش دارند، برگزیده میشدند. در قانون اساسی شوروی لنین و استالین میخوانیم:

ماده ۲ - "اساس سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را شورای وکلای زحمتکشان تشکیل میدهند...."

ماده ۳ - "در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تمام حکومت متعلق به زحمتکشان شهرها و دهات است که شورا های وکلای زحمتکشان، نمایندگان آنان میباشند."

حال ببینیم "خبرگان" زرتک و سیاست مدار ما شوراها را چگونه می فهمند:

فصل هفتم - شوراها

اصل صدم: برای پیشبرد سریع برنامه های اجتماعی، اقتصاد، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی ادارات، امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان، بنابر نظارت شورای بنام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان، یا استان صورت میگیرد که اعضای آنرا مردم همان محل انتخاب میکنند...."

اصل صد و یکم:

"به منظور جلوگیری از تبعیض و جلب همکاری در تهیه برنامه های عمرانی و رفاهی استانها و نظارت بر اجرای هماهنگی آنها، شورا های عالی استانها مرکب از نمایندگان شورا های استانها تشکیل میشود."

اصل صد و دوم:

"شورای عالی استانها حق دارد در حدود وظایف خود طرحهای تهیه و مستقیماً یا از طریق دولت به مجلس شورای ملی پیش نهاده کند، این طرحها باید در مجلس مورد بررسی قرار گیرد."

اصل صد و چهارم:

"به منظور تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه ها و ایجا دهما هنگی در پیشرفت امور در واحدهای تولیدی، صنعتی و کشاورزی، شورا های مرکب از نمایندگان کارگران، دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران، و در واحدهای آموزشی، اداری، خدمات و مانند اینها شورا های مرکب از نمایندگان اعضای این واحدها تشکیل میشود...."

آنچه نقل شد طلب مطالبی است که در قانون "خبرگان" در مورد شوراها آمده است. مطالبی را که زیرشان خط کشیده ایم وظایف این "شوراها" است و نشان دهنده میزان اختیارشان. این شوراها تشکیل میشوند برای پیشبرد سریع برنامهها، جلوگیری از تبخیر و جلب همکاری در تهیه برنامهها، تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامهها. به عبارت دیگر این شوراها عبارتند از ارگانهای اجرایی زای پس در خدمت قدرت - مندان و بدون داشتن ذره‌ای اختیار از خود. همین بقیه حرفها هم اینکه از میان خود مردم محل انتخاب میشوند. اینکه در هر شهر و روستا و موطن سه هستند و... حرف مفت است و گول زنگ بجه مهم این نیست که بر روی کاغذ چگونه و از کجا انتخاب میشوند، مهم این است که در عمل چه میتوانند بکنند. شما میتوانستید تمام کارگران یک مجموعه تولیدی را جمع کنید و در ظاهر به "دمکراتیک" ترین صورت از آنها بخواهد شوراها را نمایندگانی خود را تعیین کنید، بعد از جمع شوراها بخواهد شورای عالی خود را تعیین کنید، و از شورای عالی بخواهد دبیر اول خود را تعیین کنید، و وقتی همه این انتخابات در "دمکراتیک" ترین شرایط و شیوه صورت گرفت، یک جبار و بدهید دست بالاترین فرد منتخب توده کارگران و بگوئید صحن کارخانه را جا روکن، یا یک ژند بدهید دستش و بگوئید جلوی در کارخانه با بست هر که آمد بدینش را بگردان؛ علامه‌ای با خود داشت تحویل پلیس بده. آیا این میشود انتخابات و شورا و بنیاد دمکراتیک؟ واقعاً شرم آور است. شورایی که باید "اساس سیاسی" جامع باشد میشود پادوی قدرتمندان، "ناظر بصر" پیشرفت سریع برنامهها و "همکار در پیشبرد سریع برنامهها" یعنی برنامه مدرا انسان که حکما مشبیلدا ما یلسد بریزند و به این "شورا" دیکتتسه کنند. این "شورا" در پیا ده شدن سریع نظر کند. بطور روشن یعنی این که اگر "مجلس شورای ملی" خبرگان قانونی ضد کارگری را مبنی بر مصلحت منع هرگونه اجتماع در کارخانه‌ها به شورای نگهبان داد، و اکثریت فقهای شورای نگهبان تشخیص دادند که موازین اسلام مغایرتی ندارد و تصویب کردند و آن تک "فرد" معروف هم صحتش گذاشت، آنوقت "شورای کارگران" کارخانه فلان موظف است در "پیشبرد سریع" این برنامهها همکاری کند. همین اگر جز این است بگوئید.

البته این شوراها حق تهیه برنامهها و طرحهای هم در چهارچوب اختیارات خود (یعنی کشتک!) دارند ولی بالاترینشان که "شورای عالی استانها" است، این حقی (شاید در کمتراخی این کلمه تا این حد به ابتذال کشیده شده باشد) را دارد که "طرحهای را تهیه و مستقیماً یا از طریق دولت به مجلس شورای ملی بپوشاند". (به همان مجلسی که خودش اسیر دست اکثریت فقهای شورای نگهبان است و وجودش بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد. آیا همان لقب را سونین لایق رئیس آن بزرگ مالوسی صدر نشین این جبین "خبرگان" نیست؟ آیا محمد رضا شاه حاضر نبود چنین "شوراها"ئی تشکیل دهد؟ آیا هیچ مستبد قلداری را میتوانستید در تمام طول تاریخ پیدا کنید که هیچ کوشش از عمال و شیوه‌های استبدادش با وجود چنین "شوراها"ئی در تنها ندانند؟

هرچه بیشتر بیرویم، رسوائی بیشتر است و بدتر است بگوئیم مدرن‌تر است. اصل قانون "خبرگان" هیچ اطلی نمی‌باید که جای پای این انحطاط رطیلیان دشمن دمکراسی در آن بیرونی دیده شود. بنا بر این بسه ضمن حداکثر کتفا کنیم و بگردیم. آنچه تا اینجا رسیدیم بدین ترتیب است که یک طرف مردمند و ارگانهایشان، و یک طرف هم قدرت حاکم است و اختیاراتش سمت مردم (یعنی آنچه بوسیله مردم تشکیل و انتخاب میشود) یکی مجلس شورای ملی است که اگر انتخاباتش نه از نوع "انتخابات" "خبرگان" - که حتی برخی از خود قدرتمندان نیز گفتند "رستاخیزی" بود - بلکه انتخاباتی آزاد باشد، آنوقت تازه هیچ قدرت تصمیم‌گیری از خود ندارد و صرفاً یک ارگان پیشنهاد دهنده است و بی‌گیری "شوراها" هستند که باز اگر انتخاباتشان درست انجام شود، وظایفشان از نظر برانجام سریع کارها و "همکاری در پیشرفت برنامهها" است تا "حقی"!! تهیه طرحهای و پیشنهادات به مجلس شورای ملی.

در طرف مقابل قدرت حاکم است با همان "فرد" معروف تا ریح در راهش با اختیاراتی که دیدیم آنها را بر بیشتر از اختیارات نامشروطه، و هر می از قدرت در زیر پایش از "شورای نگهبان" تار رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور و... می‌بینید که دره عمیقی بین این دو قطب

وجود دارد. یک طرف دارای حقوق و اختیارات و قدرتی لایتنا هی است طرف دیگر مسلوب الاختیار به تمام معنی و مجردی صرف فرمانهای طرف اول. حال با توجه به چنین تصویری واقعی از قانون اساسی "خبرگان" وقتی بنده از اصل سوم را می‌خوانید که میگوید: "محورگونا استبداد خودکامگی و انحصار طلبی"، آیا بیادداستان آن دزدی نمی‌افتد که می‌دید و فریاد می‌زد آه دزد، آه دزد؟ و حال سوال اینجا است که آیا این دو طرف با چنین دره‌ای عمیق در بینشان، هر چه زودتر و بروی هم قرار نخواهند گرفت؟ بی تردید قرار خواهند گرفت. همان سان که همین امروز در بخشهای روبروی هم قرار گرفته‌اند. آنوقت آیا دولتی که روبروی مردمش قرار گیرد خواهد توانست از استقلال کشور دفاع کند؟ آیا محبورا است سخا طرفیت خواه در مقابل توده معارض بیدار قدرتی خارجی بنا بدهد؟

نیاید تصور کرد که اگر دولتی یا حتی فردی به‌دام قدرت خارجی می‌خزد و نوکری بیگانه را گردن می‌گیرد، ذاتاً نوکرمندش و فطرتاً بی شخصیت است. چنین تصویری باطل و ضد علمی است. نوکری بیگانه یا خزیدن زیر بال قدرت، برای حفظ موقعیت خود است در مقابل نیروی مخالف. هیچکس از نوکری خوش نمی‌آید. این اتخاذ سیاستی مشخص است که فرد یا دولتی را به نوکری قدرتی بیگانه وادار و اولسش برای هر دولتی، رودر و رقرار گرفتن با مردم خودش است. محمدرضا شاه وقتی میخواست موقعیت خود را حفظ کند و این مغایر با خواست مردم است، مجبور میشود تکیه به امیرالایم آمریکا کند، و استقلال کشور را تا آخرین ذره به مفت بفروشد و برای کسانسی نیز که بخواهند این "قانون اساسی" را علیه مردم با اجرا بگذارند، راهی جز این نیست. "دیکتاتور ضد خلق مستقل" در قوطی هیچ عطاری با فست نمی‌شود، از این گذشته شما در تمام ۱۷۵ اصل قانون "خبرگان" حتی یک مورد نمی‌یابید که مثلاً با سرمایه‌گذاری خارجی در ایران مخالفت شده باشد. البته اینکه:

"کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی و اقتصادی و... باید بر اساس موازین اسلامی باشد..."

در متن قانون "خبرگان" آمده، اما این درست بمانند "موازین ملی" است در دورانیهای قبل. اسلام‌پناها میخواستند بیایند، وقتی گفتیم اقتصاد بر اساس موازین اسلامی، یعنی اقتصاد مستقل، اما ما داده‌مان با این حبله‌های رسوا بستند و خواهد شد، ما از حضرات "خبره" سوال میکنیم، آیا وقتی در متن قانون اساسی "تدریس زبان عربی در مدارس" قید میشود، در کشوری که وابستگی به امیرالایم را با تمام وجودش و در تمام مرگ و پی اقتصادیش احساس کرده می‌کند، آیا این امر مهم یا بنقد ارزش نداشت که یک اصل هم بیاید: "هرگونه سرمایه‌گذاری امیرالایم در ایران ممنوع و غیر قانونی است"؟ و نتنها بیده و حبله فرعی و کشدار "بر اساس موازین اسلام" و "طوکاری از سلطه اقتصادی بیگانه بی‌اقتاد دگمور" بسنده میشد؟ این مبحث را فکر میکنم بیشتر از این نیاز به تفصیل نداشته

باشد. چرا که مردم ما از همان روز اول اجلال نزول این حضرات سرسنگین - شان را با ایران و وطن دیدند و دیدند که در برابر عزیزدگی اینان هرگونه احساس میهن پرستی - که بگوئیم هم از آن سیرده بودند - رنگ باخت. در شرایطی که امیرالایم جپانی سلطه خونبار خود را بر سر اکثریتی کسرتده و جنبشهای آزادیبخش ملی در گوشه و کنار رچنان با اکتفا به ملی گرائی و دفاع از ملیت و وطن خود با آن مبارزه می‌کنند، اینان تمام کوششهای این است که در سایه هیایانست دروغین "مستضعفین" با هرگونه ملی گرائی و وطن پرستی مبارزه کنند. و روشن است که این چنین خبرگانی - ارزش استقلال را حتی فهم نخواهند کرد. و این است خلاصه و لیب هدیه! خبرگان در زمینه استقلال و آزادی به مردم ما، حال خود اند و خبرگان و ایسمن قانون و آینده‌تان، اگر این قانون تصویب شود آینده‌ای سیاه و تاریک در انتظار ما است. و نه تنها اسارت خود، که اسارت نسلهای آینده‌مان هم رضا مدهید!



۲- مالکیت و مسئله ارضی در قانون اساسی خیرگان

هما ن زمینداران بزرگ و فئودالهای را هن که در زمره "مستضعفین زیر چتر حمایت اسلامپناهان قرار گرفته اند بما نند. آ نوقت ایشان وهم با لگی - هاشان با ردیف کردن زمینهای موات و کوهها و دریاها و دریاچهها و... از "مصلح عامه" "پاداری" کنند. اگر این است معنی "قسط و عدل اسلامی" لایق ریش خودتان. مردم ما، دهقانان فقیر و گرسنه ما عدل غیرا سلامی خودشان را علیرغم قانونهای مزوانه شما به ضرب گلوله اعمال خواهند کرد.

اصل چهل ونهم قانون "خیرگان" میگوید:

"دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطع کار ربا و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی... را گرفته و به ما حیان حق رد کند."

با زهم صحبت از زمین که می آید، بلافاصله قید موات به آن افزوده میشود دکه روشن باشد، منظور نه زمینهای فئودالها و زمینداران بزرگ، بلکه بیابانهای لم یزرع است. "خیرگان" دلسوز! مستضعفین و دشمن! مستکبرین. از یکسو میخواهند این اصل را قانونی کنند که هیچکس بهیچ عنوان حق چپ نگا کردن به زمینهای دزدی فئودالها و زمینداران بزرگ را ندارد و از سوی دیگری بینند این امر سواشیش آبرو بر بادده است. چه میکنند؟ سعی میکنند این گونه اصلها مسئله را حل نمایند. یک اصل برای اموال عمومی که باید در خدمت "مصلح عامه" قرار بگیرد، می آورند و زمین را با قید موات یا رها شده در آن می گنجانند. یک اصل هم برای اموالی که دولت موظف است از غاصبانش گرفته و به ما حیانش برگرداند، می آورند و با زقسنت فروش زمین را با قید موات در آن می گنجانند. و بدین ترتیب مسئله را حل میکنند. آخر اینها هم در مکتب بورژوازی خا شن و حقه با زاین قسمت از در شان را خوب خوانده اند. بدین ترتیب شما در هیچ کجای ۱۷۵ اصل قانون اساسی اصلی که آشکارا از فئودالها و زمینداران بزرگ پشتیبانی کرده و ما هیت "خیرگان" دغلیکا را نشان دهنده می بینید. در عین حال طبق همین قانون هم هیچکس حق ندارد به زمینهای این دزدان واقعی اموال مردم چپ نگا کنند. می بینید همان قانونی که مچ دزدیک وعده غذا را زیر سا طور میگذارد. همان قانون دزدهای اصلی، دزدهای که جامعه ای را به تباهی می کشند و ملتی را با خاک سیاه می نشانند، را تحت حمایت خود قرار میدهد. این هم از چشم بیندیهی اسلامپناهان عصریاقوت است.

از مسئله زمین، مسئله کلیدی این مرحله از انقلاب که بگیریم، نسبت به کل مسئله مالکیت نیز موضع خیرگان همین است. همان نسان که قبلا هم گفتیم، هر کجا که دستشان برسد عیارت میبهم و تفسیر بر دار "موال زین اسلامی" را جای میدهند. تا در دهان مردم را ببندند و هر که پرسبند، آقایان "خبره" این قانون شما با قانون سرمایه داری چه فرقی دارد، بتوانند با جماع اسلام بر سرش بکوبند و خفه اش کنند. میگویند:

"بی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی..."

بند ۲ از اصل ۳

"کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری و فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد..."

از اصل چهارم.

انقلاب ما انقلاب دمکراتیک و مسئله مرکزی آن مسئله ارضی است. این در زمان انقلاب مشروطه بوده و امروز نیز هست. محمدرضا شاه بیه تو صیه اربا با نش کوشید با یک رژیم فئودالی و ضد دهقانی به اصلاح مسئله ارضی را به سبک و شیوه خودش حل کند. اما نه تنها حل نشد، بلکه از جها تسی خادتر هم شد. و اینرا آنچه در ماههای قبل و بعد از قیام در روستاهای ایران رخ داد و هنوز نیز همچنان ادامه دارد، نشان میدهد. روستاهای شمال، روستاهای کردستان، روستاهای فارس و خراسان و گنبد و... همه در جریان ماههای اوج گیری انقلاب شاه هدمما دره زمین بوسیله دهقانان، ساختن شوراها و اتحادیههای دهقانی و دریا راهای جاها مسلح شدن دهقانان در برابر فئودالها و زمینداران بزرگ بود. داستان خلع سلاح فئودالها در روستاهای کردستان بوسیله دهقانان ستمزده و محروم، و مسلح شدن دوباره شان بوسیله عوامل مشکوکی چون چمران و ظهیر نژاد، که حتی زمین بود. آنچه در فارس در جریان است و کمیتهها و پاداران را در مقابل مردم به پشتیبانی از فئودالها گماشته، مبارزه با ظلم زمین است. و این جنبشهای دهقانی پی در پی و همه جا گیر کشورند که نشان میدهند، مسئله ارضی همچنان مسئله کلیدی انقلاب ایران است. حال قانون اساسی ای که برای چنین انقلابی نوشته شود، چگونه باید باشد؟ روشن است، باید یکجا مالکیت ارضی بزرگ را لغو کرده، ممالک دره زمینها بوسیله شوراها و دهقانی و تقسیمشان بین دهقانان بی زمین و کم زمین را قانونی سازد. اما آیا "خیرگان" چنین کاری کردند یا در این مجال همان قوانین ضد دهقانی محمدرضا شاه را محترم شمرند و با تمام قوا به حراست از آنها پرداختند؟ واقعیت این است که خجالت کشیدند تا که زمینهای را هم که محمدرضا شاه به دهقانان فروخته بود، پس بگیرند و به "ما حیان شرعیش" بدهند، و گرنه این کار را هم میکردند.

در قانون اساسی "خیرگان" تنها دو جا میتوان موضع "خیرگان" را نسبت به زمین دید، آنهم به طریقهای سخت موزیانه و نفرت انگیز.

اصل ۴۵ قانون "خیرگان" میگوید:

"انفال و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچهها، رودخانهها، وسایر آبهای عمومی، کوهها، درهها، جنگلها، بیزارها، بیبشههای طبیعی مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول المالك و اموال عمومی که از غاصبین ستردمیشود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه (ای ننگ بر آنها) که مصالح عامه را فدای منافع مشتت دزدانستعمار گرمیکنند و سوا سوا نه از "مصلح عامه" دم میزنند) نسبت به آنها عمل نماید..."

در این اصل که مربوط به ثروتهای عمومی است بخش زمینها محدود شده به "زمینهای موات و رها شده" و زمینهای غیر موات و رها شده، یعنی تمامی زمینهای مزروعی ایران، یعنی آنچه جنگ اصلی بر سر آنست، به "قراوشی" سپرده شده است. یعنی که دهقانان ما باید خرسند باشند و ممنون از "خیرگان" مودی و نفع پرست که نسبت به بیابانهای خشک و لم یزرع، کوهها، دریاچهها و... طبق "مصلح" آنها عمل می نماید. سالوسی و ریاکاری بیش از این؟ از عنا صرحه با زومشوک و بر مدعائی نظیر "آیت الله دکتربهشتی" بیش از این هم نیاید انتظار داشت. زمینهای حاصل خیز ایران، زمینهای مزروع آبی و دیمی همه در دست

اما این تکزارپی در پی "ضوابط اسلامی" و "موازین اسلامی" فقط و فقط برای این است که از اسلام چاقی ساخته شود جهت حمایت از منافع سرمایه‌داران، چپا و لنگران و دزدان اموال عمومی در برابر توده محروم و رنج دیده‌ای که حق حیات می‌خواهد.

اصل چهل و ششم قانون "خبرگان" می‌گوید:

"هر کس مالک حاصل کسب و کار مشروع خویش است ..."

و اصل چهل و هفتم:

"مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است ..."

حال این مشروع یعنی چه؟ چه نوع مالکیتی مشروع است؟ مردم که به گفته آیت الله منتظری از این مسائل چیزی نمی‌فهمند، کار را باید به کار دان داد! اگر تفسیر و توضیح قوانین اسلامی را میخواهی بیا بسد عنان اختیار ملت را بدست یک مشت زبازکار تا ریخا مدافع ملاک و سرمایه‌داران را بدهی. تا آنها برای طبقه "موازین اسلامی" مالکیت "مشروع" را محترم شمرده، پول قلک کودکان و دستبند و گوشواره پیرزنان، صنایع پسراندا زحمتکش و ... را به سالوسی گرد آورند، و "طلب" سرمایه‌داران بیگانه و وابسته به بیگانه فراری را بپردازند، قصرهای طاغوسی شمال شهر را در اختیار آیت الله‌ها و حجت الاسلام‌ها بگذارند، از سرمایه‌داران دزد و غارتگر فراری دعوت به بازگشت و "شرکت در بازسازی کشور" کنند و آنوقت برای توریست‌گردن‌ها "زمین‌های موات، دریاها، کوهها، دریاچه‌ها، دره‌ها، وادی‌ها و ... را در نظر داشته باشند که نسبت به آنها "برطبق مصالح عامه" عمل نمایند.

قانون اساسی "خبرگان" دقیقاً یک قانون اساسی سرمایه‌داری است. قانونی است در خدمت حفظ و حراست سرمایه‌های کلان و البته مشروع! قانونی است در جهت حفظ دره عمیق فاصله بین رنجبران گرسنه و دزدان شکمپاره، قانونی است در خدمت استثمار زحمتکش بوسیله مشتاق ملاک و سرمایه‌داران با ربا رنگی هم از اسلام.

البته صحبت ما هم، اکنون لفظی مالکیت نیست، اما ما می‌گوییم آقایان اسلام‌پناهان عوام‌فریبی نکنید، به مردم دروغ نگوئید، دروغ گفتن را قانونی نکنید. وقتی مالکیت شخصی را محترم می‌شمارید، و در اوج اقتدارتان دستی به سیستم اقتصادی ساخته و پیرداخته محمدرفا شاه نمی‌زنید دیگر نگوئید:

"برای تأمین استقلال اقتصادی جامعه و پیشرفت کردن فقرو محرومیت و ... جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری ..."

از اصل چهل و سوم و بند ۴ آن.

این دروغ محض است، آن مالکیتی که شما کمر به پاسداریش بسته‌اید، فقط و فقط در اشد زدی یا بهره‌کشی از کار دیگران ... که هر دو

هم‌زبان مقوله‌اند. بدست می‌آید. بهره‌کشی از کار دیگران، همان چیزی است که قرن‌هاست روی زمینهای وسیع فتوئدالها جریان دارد و امروز هم شما مالکیتشان را بر این زمینهای دزدی "مشروع" میدانید و محترم می‌شمارید. اقلاً دروغ نگوئید و سلام محمدا را، به دروغ و ربا و سالوسی آلوده نکنید. شما هم با افزودن قیدموات و رها شده به پشت کله، زمین هر کجا که صحبت از شمردن اموال عمومی است، مالکیت فتوئدالی و سرمایه‌داری مثنی چپا و لنگر را بر صدها هزار هکتار زمین مزروع این کشور قانونی می‌کنید و از این طریق به استعمار روحیانه و قرون وسطایی میلیونها دهقان فقیر ایرانی روی این زمینها جنبه قانونی و "مشروع" میدهید، و هم‌بها "بهره‌کشی از کار دیگران"، مخالفتی؟ ای وای بر آن اسلامی که شما سالوسان دروغ‌پرداز و مبلغ و منادیش با شیدای وای بر آن ملتی که به حکم ارتجاعی و خانمان براندا شما گردن نهند.

و در اینجا دیگر روی سخن ما با شما مردم غیرتمند و آزاده ایمن کشور است، شمائی که در راه مبارزه با همین ظلم و زور و آتیمه شهیدان دید، ما هیت این "قانون" را می‌بینید. می‌بینید که صحبت از مبارزه با فتوئدالها، صحبت از مبارزه با زمینداران بزرگ، صحبت از مبارزه با انباشت سرمایه در دست عده‌ای محدود نیست. صحبت از حفظ و حراست همان سیستم گذشته است، با تغییراتی جزئی در پارهای مسائل روبینائی. به عبارت دیگر صحبت از این نیست که طبقات حاکم استثمارگر سرنگون شوند و طبقات محکوم قدرت را بدست گیرند. صحبت از این است که آرایش طبقات همسان باشد که بوده، حداکثر نمایندگان سیاسی بی‌دین این طبقات جایشان را به نمایندگان سیاسی دین‌دار همین طبقات بدهند. صحبت از برانداختن کاخ نشینی در زمانی که بیشتر از نیمی از مردم ایران سرپناهی ندارند، نیست. صحبت از این است که بجای علمها و اقبالها و فلان الدوله‌ها و بهمان السلطنه‌ها، بهشتی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی‌ها و آیت الله‌ها و حجت الاسلام‌ها در آن کاخها سکنی گزینند. تمام تلاشها برای حفظ (تقدس) مالکیت و حراست از آن است. و این قانون اساسی هم یکبار چه در خدمت همین امرنا مقدس است. آتئی که شما مردم را شب اول محرم به پشت با آنها فرستادند که بانگ الله اکبر بکشید بیا شهدای محترم گذشته، و خواستشان این است که از احساسات مذهبی شما مردم و از یاد رجمند شهدای محرم با رسال سوء استفاده کنند، برای گرفتن رأی مثبت شما در این رفتارند. آگاهانسه، خون شهیدان انقلاب و حرمت الله اکبر را و شیشه‌ای ساخته اند برای قانونی کردن مالکیت استثمارگران زورگو، الله اکبر در خدمت فتوئدال و سرمایه‌داران و مذهب در خدمت سرمایه‌داری و خون شهیدان در خدمت خیانت به آرمان شهیدان. این است ما هیت این اسلام‌پناهان میراث‌خوار خون شهیدان. آیا شما مردم، شما میراث‌داران واقعی خون آتیمه شهید، برای این چنین سندخیانتی صحه خوا هید گذاشت؟!

۳- حقوق زنان در قانون خبرگان

امتیا زخواری. اما این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که هر چند در همه جوامع طبقاتی زن تحت ستمی افزون است، لیکن این ستم در جوامع گوناگون متفاوت است. تفاوت کیفی است بین ستمی که بر یک کارگر زن می‌رود با ستمی که بر یک برده زن می‌رود، همانسان که تفاوتی کیفی است بین جوامع برده‌داری و جوامع سرمایه‌داری.

با پیشرفت علم و صنعت و تکامل ابزار تولید و تسلط بورژوازی و سقوط فتوئدالیسم، جوامع بشری در کل خیزی عظیم به جلو برداشت و زنان نیز از هر با بت در این خیزش همگام شدند. بورژوازی از آنجا که نیاز به نیروی کار فراوان داشت زنان را نیز بطور وسیع در جریان تولید شرکت داد. و این شرکت در تولید، شرکت زن در زندگی اجتماعی را ایجاد کرد و این هر چند آزادی زن نیست، لیکن با اسارتش در جوامع فتوئدالی زمین تا آسمان تفاوت دارد.

زنان نیمی از جمعیت جامعه‌اند. آزادی یک جامعه زمانی به معنی واقعی تحقق یافته که زنان آن جامعه آزاد شده باشند و زنان یک جامعه زمانی آزاد میشوند که کل جامعه آزاد گردد. تحقق این هردو تنها و تنها از پرولتاریا ساخته است. تنها پرولتاریاست که به هر گونه ستم از جمله ستم مرد بر زن پایان خواهد بخشید و جامعه را از بند هر ستم‌ها خواهد ساخت. جز از پرولتاریا، دیگر طبقات جامعه این ستم‌شوینستی را که ناشی از "ارحیت" قلابی مرد بر زن است پاس میدارند و هر یک به دیگری تحویلش میدهند.

جامعه فتوئدالی این ارضیه را از جوامع برده‌داری تحویل می‌گیرد و نظام سرمایه‌داری صاحب و پاسدار این مرده‌ریگ نظام بوسیله فتوئدالی میشود. و این تنها جامعه سوسیالیستی است که از تقبیل هر تار و وظلمی ننگ دارد و جوامع را سب می‌تازد در جهت رفع و لغو هر گونه امتیاز و

دریک جا معده سرما یهداری ، اختلاف طبقاتی فاحش ، فقر در حال
ترا بدتوده تولیدکننده ، بیکاری صدام و انبوهی از زحمتکشان و فرهنگ
منحط ویی بتدوین ربورژواژی ، عوامی هستند که نسا دوتیاهی می زایند
و جا معده را بسوی هرج و مرج گریزنا پذیرد همه زمینه ها سوق می دهند و
این هرج و مرج و نسا دکه تا گلو جا معده سرما یهداری در آن درورفتند از حلقه
دامن زنان را نیز می گیرند . فحشاء و واسطگی عیلتی و گسترده از عوارض این
جا معده است که با یدیا این نا هجاری سیر میا رزه کرد ، ایسا
چگونه ؟

دو طبقه از دو موضع نا این وضع (وضع زن در جا معده سرما یهداری)
مخالفند ، یکی بیرولتا ریا و دیگری فئودا لیا ، بیرولتا ریا از آنجا که هسر
بدید در دریا بیطه مستقیم با دیگر بدیده های پیرامون آن می بیند و سه
چنان و آنچه در او هست با دیدی دیا لکتیکی می نگرد ، و از آنجا که آینه دیگر
است و خواستار استوار پیچشرفت و تکامل ویرا سدا خسر هر کوسه ستم و سارواژی
سید و وضعیت زن در جا معده را در گرو تغییر سیاسی جا معده می بیند و خواستار
آزادی کامل زن از هرگونه بندید و بنداساسی است ، زن را دنیفا مدطرا از
مرد سیخوا هدو با هرگونه امتیازی برای مرد بزرگ ساخت است ، برتسری
بغا طر مذکور بودن را سخنی بوج و ابلیها نه میداند ، و با وضعیت زن در جا معده
سرما یهداری از این بابت مخالف است که زن نیز وحشیا نه است م را میشود ،
زن همان ستم افزون دیرین را هنوز تحمل میکند ، وزن افزا خوشگذرانی
وسود آفرینی برای مشتبی سرما یهداری می گردد ، اما فئودال با وضع زن در
جا معده سرما یهداری از این بابت مخالف است که زن در همه امور اجتماعی
مخالت میکند ، زن دیوار حرم سرا را شکسته ویی محابا از آن بیرون زده ، زن
دیگر آن سان که با ید حرف شنو و خدمتگذا رسر به زیر مرد نیست ، زن را دیگر
نمی شود کتک زد و در کنج خانه زندان کرد ، و وحشتنا کترا ز همه ، زن به ایس
همه "آزادی" هم قانع نیست و حقوق مساوی میخواهد ، میخواهد که با مسرد
بیرا برگردد ، یعنی که میخواهد با یدهای خدائی مرد را فروریزد .

از این دو موضع است که هم بیرولتا ریا و هم فئودا لیا با وضع زن در
جا معده سرما یهداری مخالفند ، حال بگذا رید بیینیم "خرگان" ما قبیل
تاریخ ما که آن همه از وضع زن در جا معده سرما یهداری می نالند ، از چه
دیدگاهی به این مسئله نگاه می کنند .

اصل بیستم قانون "خرگان" میگوید :
"همه افراد دلت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون
قرار دارند و از همه حقوق انسانی ، سیاسی ، اقتصادی ،
اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند ."
(در ضمن ظرافت !! "حقوق انسانی ، اقتصادی ... را هم داشته
باشید که با خود دلیلی بر "خبرگی" همه جا نبه "خرگان" است)

اصل بیست و یکم قانون "خرگان" میگوید :
"دولت موظف است حقوق زن را در تمام مباحثات با رعایت
موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد"
(هر دو تا کیدا زما ست)

- ۱ - ایجاد زمینه های مسا عدی برای رشد شخصیت زن و احیای
حقوق مادی و معنوی او .
- ۲ - حمایت مادران ، بالخصوص در دوران بارداری و
حضانت فرزند ، و حمایت از کودکان بی سرپرست .
- ۳ - ایجاد دهانگا صالح برای حفظ کبان و بقای خانواده
- ۴ - ایجاد دبسمه خاص بیوکا زوربان سالجور دویبی سرپرست
- ۵ - اعطای قیومیت سرزندان به مادران ساینده ، در حیطه
غیظه آنها ، در صورت نبودن ولی شرعی .

دو اصلی که نقل کردیم در برگیرنده همه حقوق حقه !! ای است
که "خرگان" ما قبل قاجار ما برای زنان وطن ما به رسمت شناخته اند .
این حقوق بردو دسته اند ، یکی آنها بی که همین جا به روشنی گفته شده و
از لابلای همین سطور میتوان آنها را با زشناخت ، و دیگر آنها بی که با کلمه
"رعایت موازین اسلامی" به منابغ دیگر حواله داده شده اند ، هر دو دسته را
با رعی شنا صمتا و تعصبات مرور سن شود ، نکته اول اینکه جکوستی سوخته
سدن مظالم خود سنان دهنده ایس که "خرگان" ما علیرغم ظاهر لحد
"زن و مرد یکسان معتقدند که مرد - به دلیل مذکور بودن و نه هیچ
دلیل دیگر - بزرگ برتری دارد . ۱ - اینکه زن را نیا و مندر سرپرست

می دانند ، مرد را نه . ۲ - اینکه مرد را ولی شرعی "کودک می دانند ، نه
زن را و به این ترتیب ۳ - اینکه زن را در دوران بارداری و حضانت
کما شته و کلفت مردم میداند که موظف است کودک را برای "ولی شرعی" اش
بزرگ کند ، اگر جز این است سوال ما از "خرگان" ریاکار این است که چرا
فا شو ما در را "ولی شرعی" دانسته اند ؟ چرا برای زنان سرپرست قائلند
و برای مردان نه ؟ چرا با ید آیت الله بیعتی ها سرپرست خانم گرجی ها
به ستم و برعکس ؟ دلیل آنها همه چیست جز تفاوت بین مذکور بودن ؟
میگوید : دولت موظف است از مادران در دوران بارداری و
حضانت حمایت کند ، تا آنها بچه را بزرگ کنند ، و وقتی بچه بزرگ تدر جونی
که "ولی شرعی" سدانست ، و ما در هم - طبق منیای رهای اینها - "شایسته"
بود ، آنوقت قیومیت این عزیزان به این مادر "اعطاء" کنند ، این یعنی
چه ؟ یعنی اینکه زن و مرد در جا معده اسلامی اینان مسا ویند ؟ اگر این
است معنی سنا وی بکنا رهمه سنا "حضانت" کنند تا بان "خرگان" !
حال بر وییم سراج عزازیر اسلامیار ، و مستقیما از قرآن کتاب
مدور با اصلی قوانین اسلامی .

"سا و کم حرت لکم ما تواجرتکم ما سی تسلیم و"
از آیه ۲۲۳ - سوره بقره
ترجمه : زنان کشتزار شما بنند ، هرگاه خواستید برای کشت به
آنها نزدیک شوید"
"والمطلقات یترن بامن با نفسهن ثلاثه قرؤو ..."
و للرجال علیهن درجه و الله عزیز حکیم ..."
آیه ۲۲۸ - سوره بقره
ترجمه : زنان مطلقه ز شوهر کردن خوداری کنند تا سداباکی
و مردان را بر زنان افزونی خواهد بود ، خداوند توانا و
داناست .

"وان ختم اللاتس طوافی التیا می فاکحوا ما طاب لکم من
النساء منشی و ثلاث و رباع فان خفتم لاتعدلوا فوا حدها و
ما ملکات ایما نکم ذلک ادنی الانعولوا"
"و اتوا النساء صدقا تبین حلقه فان طبن لکم عن شی منسه
نفسا فکلوه هنیئا مرینا"
"و لاتوتوا السفها اموالکم انشی جعل اللہ لکم فیما ما وارزقو
هم فیها و اکتوبهم و قولوا لهم نوالا معروفا"
سوره نساء آیه ۳ و ۴ و ۵

ترجمه : اگر می ترسید که نسبت به یتیمان قسط (عدل) را
رعایت نکنید ، پس از زنان هر که را برای خود نیکوتر می
دانید ، دو سه ، یا چهار بگیرد ، و اگر می ترسید که رعایت
عدالت نکنید ، به یکی بسنده کنید یا چنانچه کنیزی دارید
به هم او اکتفاء کنید ، که این به عدالت نزدیک تر است .
و مهربانان را به رضا و رغبت بپردا زید ، اگر آنها به رضایت
چیزی به شما بخشیدند ، از آن برخوردار شوید که برای یتیمان
حلال و گوار است .

اموالی را که خداوند با ید و قوا مزند کیتان قرار داده به
دیوانگان ندهید ، از آن به آنها غذا دهید و لباس بیوشا بید
و با آنها سخن خوش بگوئید .
"و المحصنات من النساء الا ما ملکنا یمنا نکم

فما استمتعتم به منهن فأتوهن اجورهن"
از آیه ۲۸ سوره نساء
ترجمه : و ازدواج با زنان شوهر را بر شما حرام است ، مگر
زنان بی که در جنگ یا کفار و صرف و مالک شده اند پس هر
گاه از آنها (از زنان) بهره مند شدید (هم خواگی کردید)
مزدشان را بپردازید .
"ومن لم یستطع منکم طولان ینکح المحصنات الموء منات
فمن ما ملکات ایما نکم من فتیا تکم الموء منات"
از آیه ۲۸ سوره نساء

ترجمه : و هر کس از شما مکان این ندانست که زنان با رسانی
با ایما بکیرد ، از کسیران موء من که مالک است بهره گیرد .
"الرجال موا مون علی النساء بما فضل اللہ لبعضهم علی بعض

وبما انتقموا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات
للغيب بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهن فمظوهن و
اهجروهن في المصارع واضربوهن فان اظعنكم فلاتينوا
عليهن سبلا ان الله كان عليا كبيرا .
از آیه ۳۴ سوره نساء

ترجمه: مردان را بر زنان تسلط وحق نگییانی است. بیسه
واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته، وهم
بواسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه دهند. بیس
زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران
باشند و آنچه را که خدا بر حفظ آن امر فرموده نگاهدارند. و
زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکند، بیا یسد
نخست آنها را بپنددند و از خوابگاهان دوری جوئید، در
صورت نافرمانی آنها را بزنید، چنانچه اطاعت کردند، دیگر
ستم بر آنها روا مدارید، همانا خداوند بزرگوار و عظیم الشان
است.

آنچه تا اینجا آمد، بخشی از مطالبی است که در مورد زنان در قرآن
آمده است. و وقتی "خبرگان" میگویند "با رعایت موازین اسلامی" یعنی با
رعایت همین موازین:

زنان کشتزار مردانند - مردان بر زنان افزونی و برتری
دارند - بیک مرد حق دارد، دوسه، یا چهار زن بگیرد - هم-
خوابگی زن با مرد به منزله خدمتکاری زن برای مرد است و
مرد با پدمزد این خدمت را بدهد - زن موظف است مطیع مرد
باشد و اگر نافرمانی کرد، مرد حق دارد او را بزند و... خلاصه
اینکه مرد مالک زن است.

درجائی نیز زن "دیوانه" خوانده شده. در آیه ۵ از سوره نساء،
آنجا که میگوید:

"اموالی که خداوند بپایه و تقوا مژندگیتان قرار داده است
دیوانگان ندهید."

منظورش از دیوانگان زنان است، چون هم پس و پیش آیه در مورد زنان است
و هم مفسرین بزرگ قرآن آنرا چنین تفسیر کرده اند. مثلا در تفسیر نسخی
که یکی از قدیمی ترین تفسیرهای قرآن است، تفسیر این آیه را چنین می
خوانیم:

"و مدهیت (همان مدهی است، به سبب نگارش زمان مفسر که
بسیاری از دلایلی آنرا کلمات نوشته و خوانده شده است)
به بی خوردن، یعنی زنان و کودکان، مالهایشان که خدای
تعالی گردانید آنرا سبب ساختگی کار این جهان و آن جهان.
و بخورانیتهان و بپوشانیتهان و سخن نغزگویشتهان و
آداب شرع بیاموزانیتهان."
آیه ۵ از سوره نساء - تفسیر نسخی، تصحیح دکتر جویسی،
از انتشارات بنیاد فرهنگ ۱۳۵۳

این هم "موازین اسلامی" است که "خبرگان" میخواهند با رعایت
آن حق و حقوق زنان را بدهند.

اینها همه اوامر خداست و دومین اصل قانون اساسی "خبرگان" هم
است. "جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به

۱ - خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح
بها و لزوم تسلیم در برابر او.

یعنی خواهان و مردان ما باید تسلیم آنچه خداوند بپایه
سه چهار رتایشان به تصاحب یک مرد در آید، کتک بخورند و
فرمانبرداری کنند و دلگیر نشوند از اینکه دیوانه خوانده
شوند.

ما برای این مبحث هیچ تفسیر و توضیحی نمی نویسیم، چرا که خود
بحد کافی گویاست. همین قدر میگوئیم: که این قوانین و مقررات، متعلق
به ۱۴۰۰ سال پیش، آنهم در جاهای عقب مانده و در حال بربریت چون
جزیره العرب است و نه متعلق به قرن بیستم، قرن انقلابات پرولتاری
متعلق به زمانی است که محمد با ترساندن از آتش دوزخ و وعده به نعم
بهشت مجبور است به مرد عرب بگوید با ما در خواهرود ختر خودت هم خوابگی
مکن:

"حرمت علیکم ما تکلموا تکلموا و تکلموا تکلموا و تکلموا تکلموا
و بنات الاخ و بنات الاخت و... .

ترجمه: هم خوابگی با مادرانتان، دخترانتان، خواهر-
انتان، عمه هاتان، خاله هاتان، دختران برادر و دختران
خواهرتان و... بر شما حرام است... " از آیه ۲۷ سوره نساء
متعلق به زمانی است که محمد به زور آتش دوزخ مجبور است مرد را وادار کند
که حداقل در مسجد گریبان زن را رها کند:

"ولاتیا شروهن وانتم عاکفون فی المساجد... ."
از آیه ۱۸۲ سوره بقره

ترجمه: در حالی که در مسجد معتکفید با آنها (بازنان) هم-
خوابگی نکنید.

و هر کس امروز بخواهد این قوانین و مقررات را بجا آورد، تنهها
تجرفگری و خشک مغزی خود را میرساند. کلبه به دیوار سنگ خارا می گوید
ولایقش هم همین.

و این راه هم بگوئیم که با توجه به این قوانین و مقررات فرسوده،
آن زنی که این واقعیات را بپایه و تقوا زینت "خبرگان" را می منفی
ندهد، همان برده ای است که در حال تعریف از "مزایای" بردگی آب از چاک
دهانش جاری است، و این چنین برده ای همان لایق بردگی است. و آن
مردی که این واقعیات را بپایه و تقوا زینت "خبرگان" را می منفی
ندهد، موجود لا باالی ای است که بوسیدن براق آستین شلاق بدستان ستمگر
در حالیکه برده ای مظلوم زیر پایانشان جان میکند، برای او هیچ ناراحتی
و جدائی را باعث نمی شود. و این چنین موجودی هم، همان لایق آستین-
بوسی "خبرگان" است.

حقوق خلقها و اقلیت‌های مذهبی

در قانون اساسی "خبرگان"

بلوچ و عرب قرار گیرد، میتواند از استقلال وطن پاسداری کند؟
مخلص کلام اینکه با قانون اساسی "خبرگان" خلقهای غیرفارس
ایران همچنان از حقوق ملی خود محرومند، همچنان بر آنها ستم‌مندی روا
میشود. و همچنان حتی موجودیتشان، به عنوان خلقهای ایران انکار
میشود. وضع اقلیت‌های مذهبی نیز بهتر از این نیست.
اصل دوازدهم قانون اساسی "خبرگان" میگوید:

"دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و
این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است...."

البته در همین اصل به پیروان مذاهب دیگر اسلامی حق داده شده
که طبق فقه خودشان عمل کنند، همچنین در اصل بعداً اقلیت‌های مسیحی،
کلیسی و زرتشتی به رسمیت شناخته شده‌اند. اما دین رسمی "اسلام و مذهب
جعفری اثنی عشری است. و پیروان این مذهب بر مذاهب دیگر برتری
دارند. این را اصل نوزدهم قانون "خبرگان" به همان سبک قانونی کردن
مالکیت فئودالها بر زمینهای مزرعی، قانونی میکند.

اصل نوزدهم قانون "خبرگان" میگوید:
"مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برسند
خوردا رندورنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز
نخواهند بود."

چیزهایی که در بین مردم سبب امتیاز نخواهد بود، رنگ، نژاد،
زبان و مانند اینهاست. از مذهب در اینجا اسمی نیامده، داستان چیست؟
آیا "خبرگان" اسلام یا سایر ادیان را فراموش کرده‌اند؟ هرگز. -
خواستارند همان طریق مودیانهای که گذشت مذهب را قانوناً امتیاز
فردی بر فرد دیگر سازند. و بیان روشن و زنده و در قدرت این حرکت، امروز
میپوشیم است. این آقایان مخالف میپوشیم، خود به نوعی میپوشند.
با این شرح و تفصیل طبق این قانون، ایران وطن همه مردم
ایران نیست. ایران تنها وطن شیعیان ایرانی است، تنها اینها هستند
که از همه امتیازات در این خاک برخوردارند. و این هم یک نمونه از
"عدل اسلامی" است.

آنهائی که این چنین حقوق خلقها و اقلیتها را پایمال کنند و
باز همان نظر ریشخانی و راهی مثبت از آنها داشته باشند، باید بداند -
لوحان غریبی باشند.

ایران کمبوست کثیرا لمله. خلقهای فارس، آذری، کرد، بلوچ و
عرب، قریبای متمادی در این سرزمین در کنار یکدیگر زندگی کرده و همه
هم به ایران به چشم وطن خود نگریسته‌اند. و یکسان از حدود و شغور حراست
کرده‌اند. رژیم محمدرفاهاهی در اشرخیزش یکپارچه، این خلقها سرنگون
شد، و امید همه این بود که پس از پیروزی به حقوق حقه خود دست یابند.
امیدشان این بود که پس از پیروزی خود زمام اختیار خود را بدست گرفته،
خود سرنوشت خویش را تعیین کنند و امیدشان این بود که در قانون اساسی
انقلابشان بیاید که ایران وطن مشترک خلقهای فارس، آذری، کرد و...
است و همه این خلقها از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. لیکن نه تنها
چنین نشد، بلکه با وقاحت تمام حتی وجود خلقها در ایران نیز خاشا شد.
در تمامی قانون اساسی تنها نکته‌ای که در مورد خلقهای غیرفارس می -
بینی و به اصطلاح هدیه اعطائی "خبرگان" به مردم غیرفارس این کشور
است جزئی ناچیز از حقوق فرهنگی این خلقهاست.
اصل پانزدهم قانون اساسی میگوید:

"زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد
و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و
خط باشد، ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی (ایسن
است که میگوئیم حتی وجود خلقها را وقتی خاشا کردند.
"محلی و قومی"، در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس
ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است."
"خبرگان" خیلی طرفدار حق و عدالت، محبت فرموده‌اند و اجازه
داده‌اند که مردم غیرفارس از زبان مادریشان در مطبوعات و رسانه‌های
گروهی استفاده کنند، و در مدارس هم در کنار زبان فارسی ادبیاتشان و نه
زبان و ادبیاتشان - یعنی ادبیاتشان به زبان فارسی تدریس شود. و این
درجائی است که بلافاصله اصل بعدی یعنی اصل ۱۶ قانون "خبرگان" میگوید:
"از آنجا که زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی عربی است و
ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است این زبان باید
(تا کید زماست) پس از دوره ابتدائی تا پایان دوره
متوسطه در همه رشته‌ها تدریس شود."

یعنی مردم کرد ایران اگر بخوانند در کردستان ایران درس بخوانند
نند، موظفند با لاجباً روز زبان غیر مادری خود، یعنی فارسی و عربی را
بخوانند و آزادند که از زبان مادری خود هم در رسانه‌های گروهی و مطبوعات
استفاده کنند. وقتی تا این حد حقوق خلقهای محروم این کشور زیر پا
گذاشته میشود، آیا انتظار دارید، از حکومت مرکزی - که آنرا حکومتی
سیگانها از خود میداند - بیروی و اطاعت کنند؟ آیا وقتی تا این حد حقوق
حقه مردمی پایمال میشود، انتظار دارید آنچه در کردستان روی داد در
مناطق ملتیت نشین دیگر هم رخ دهد، و آیا خونی که از این بابت ریخته
مستودر گردن کیست؟

وقتی میگوئیم دولتی که بخواند این قانون اساسی را به اجرا
گذارد در برابر زود مجبور میشود من امیریا لیستیا بنا به بردوا استقلال
وطن ما را بفروشد، به همین دلیل است. آیا دولتی که حقوق خلقها را
ساکن این خاک را این چنین زیر پا بگذارد و در روزی مردم کرد و آذری و

مسائلی که گفتیم از جمله مسائل اساسی انقلاب و قرارش در قانون "خبرگان" بدنیان بگردیم همی ها بودند. آزادی و استقلال مالکیت، وضع زنان، وضع خلقها و اقلیتها، و شما دیدید که در همه این موارد قانون دست بخت "خبرگان" قاضی بود، ارتجاعی، عقب مانده و عمیقاً ضد مکرراتیک، و دیدید که این قانون لباسی است بس نا برارنده بر قامت انقلاب ما. در همین جا ضروری است دواصل دیگر از قانون اساسی "خبرگان" را هم نقل کنیم و از این مبحث بگذریم.

اصل هشتم قانون "خبرگان" میگوید:

"در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر و وظیفه ای است همگانی و متقابل بر عهدهٔ مردم نسبت به یک دیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت"

و اصل صد و چهل و سوم میگوید:

"ارتش جمهوری اسلامی ایران پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی و نظام جمهوری اسلامی کشور را بر عهده دارد." معنی روشن این دواصل این است که هر فرد ایرانی موظف است همه آن نارواییها و ظلم و بیبندها را که جامعه "قانون" پوشانده اند، خود تحمل کند، دیگران را هم دعوت به تحمل آن کند، و هرگاه هم جز این کرد، بعنوان فردی که امر به معروف و نهی از منکر را زیر پا گذاشته، مجرم شناخته شود. همچنین هرگونه حرکت اعتراضی مردم علیه دولت مجری این قانون را میتوان با قدرت نظامی سرکوب کرد، چرا که ارتش موظف به پاسداری از نظام جمهوری اسلامی است. این هم مجریان قانون "خبرگان"

نکتهٔ آخری که بنیادنا گفته از آن بگذریم، این است که آقایان "خبرگان" این همه نشستند و گفتند و راهی کشی کردند و با لایحه این متن را از آستین خود درآوردند. حکومت چندما گذشته نشان میدهد که خود بی هیچ عنوان به آنچه گفته اند اعتقاد ندارند، آنچه هم گفته اند لایقش بوده و برای سرگرم کردن مردم. اینان بی هیچ عنوان حاضر نیستند آسار گسیختگی خود را در بندهی قانونی - حتی قانون ساخته و پرداخته خود - محدود کنند. چندان موهبی آوریم تا به حرف بی پایه زدن متهم نشویم.

اصل نهم قانون اینان از جمله میگوید:

"هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند."

سوال ما این است که آیا شما در تعطیل آن همه روزنامه و مجله و منع هرگونه تظاهرات و اعتصابات از همین بیاهنتی که در اینجا میگوئید بیاید از آن استفاده کرد، استفاده نکردید؟

اصل سی و دوم میگوید:

"هیچکس را نمی توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند، در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم بلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پروندهٔ مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد."

متخلف از این اصل طبق قانون مجازات میشود. باز سوال ما این است که آیا شما حکام قدرتمند، طی تمام مسدود این چند ماه سلطنتتان، حتی در یک مورد این قانونتان را رعایت کرده اید؟ آیا مبارز در سند محمدرضا سعادتی طبق همین قانون بازداشت شد، و مقدمات محاکمه اش در اسرع وقت چند ماه است فراهم میشود؟

سند پنجم اصل چهل و سوم میگوید:

"منع اضرار به غیر و اضراراً متخاصماً و اضراراً متخاصماً و اضراراً متخاصماً و اضراراً متخاصماً باطل و حرام."

سوال ما این است که سودی را که امروز با نگرانی شما از مردم می گیرند، اگر بر این نیست، آسین چیست؟ اصل صد و پنجاه و یکم میگوید:

"..... دولت موظف است برای همه افراد کشور بر بنا مسوول مکانات آموزش نظامی را بر طبق موازین اسلامی فراهم سازد."

آموزش نظامی اسلامی؟! را نمیفهمیم چیست؟

و این آخرین سوال ما از شما "خبرگان" در قدرت این نیست که آیا این مکانات را فراهم کرده اید و حتی در فکر فراهم کردنش هستی یا نه، بلکه سوال ما این است که اگر بقیه میگردوی خودشان به عنوان کمک به اجرای این برنامه، شما دارن در گوشه ای از این کشور آموزش نظامی می بینند، با عده از ۳ بدست آنها را سوردیورش قرار نخواستید، دوبه زیر شکنجه مان نخواهید کشید؟ اگر مسلماً نمیدانید، نه.

سیاری اصول دیگر را نیز میتوان یافت که "خبرگان" حاکم بر سر نوشت خلق طی همین چند ماه حکومتشان با آنها و بارها به فضاحت آمیزترین شکل زیر پا گذاشته اند. از این پس نیز هر چه بیشتر از عمر سلطهٔ اینان بر جامعه بگذرد، بیشتر این قوانین خودشان نیز در تضاد قرار خواهند گرفت و این همه ناروایی از فرار گرفتن رودر روی مردم است.

داستان را ختم کنیم، آنچه با اید از هیئت این قانون شناخته شود، شد. "خبرگان" نشستند و عقلشان را روی هم ریختند و این آش زهر آگین را بختند و حال نوبت ما است که بخوریم یا نخوریم. ما از شما مردم آگاه و مبارز دعوت میکنیم که با توجه به مسئولیتی که نسبت به آیندهٔ خود و وطن و نسلی که بعد از ما است، ما هیئت ارتجاعی و ضد مکرراتیک این قانون را برای هر کس که در دسترسشان است و به هر وسیلهٔ ممکن افساء کرده، در روز فراموشی آن راهی منفی دهید و بدیت ترتیب:

- ۱ - میزان آگاهی و هوشیاری و مسئولیت شناسی خود را نشان دهید.
 - ۲ - ارتصوب قانونی که میروند تا وطن عزیز ما را در زنجیر یک استبداد دسیه قرون وسطائی اسیر کرده، بنا گذارند، تقویت و استعمارگرانش کند، جلوگیری کنید.
 - ۳ - شرایط را برای تشکیل مجلس مؤسسان انقلاب و تصویب یک قانون دمکراتیک و مردمی آماده سازید.
- چنان آن همه نسپیدی که در راه استقلال و آزادی ایران جان باختند، نگران شماست، خون این عزیزان را پاس دارید.

اتحادیه کمونیستهای ایران

۲۸ آبان ۵۸